

فرهنگ و زبان

ژرژ شاربونیه^۱ : کلودلوی استروس، حالا ما می‌رسیم به آخرین گفتگو از این رشته گفتگوها. از آنجا که من مردم‌شناس نیستم، برای دنبال کردن گفتگویمان سعی کرده‌ام تا آن‌ش مردم‌شناس، بدانم، را به شما واگذار کنم. به این دلیل سئوالاتی که کرده‌ام گاه شما را وادار کرده است تا یا از دایره تخصص خود بیرون بگذارید. اما این تجاوز از حد به آن اندازه نیست که در نظر اول به چشم می‌آید؛ زیرا همواره در نظر داشته‌ام که مردم‌شناسی که در کار خود از ریاضیات یاری می‌جوید، دست به دامن ادراک شاعرانه نیز می‌شود. مردم‌شناس شاید تنها دانشمندی باشد که باید هدف کار خود را وحدت با موضوع مطالعه خود، یعنی با «دیگران» بداند؛ و نیز بر او فرض است که، برای گسترش معرفت خود، خصوصیات شاعرانه زبان را کشف کند. بنابراین وقتی فکرمی‌کنم که مردم‌شناس را از راه خویش بیرون می‌آورم و او را به آن‌سوی میدان فعالیتش می‌کشانم - یا تظاهر به چنین کاری می‌کنم - می‌دانم که از او می‌خواهم تا به ادراک

گفتگوی باکلودلوی استروس
این گفتگو از یک مجموعه گفتگو که
توسط ژرژ شاربونیه با کلودلوی استروس
انجام گرفته و در سه ماه آخر سال ۱۹۵۳ توسط
راديو - تلویزیون فرانسه پخش گردیده
ترجمه شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شاعرانه متوسل شود. با توجه به اینکه ما مردمان معمولی - بی شک از روی ساده‌دلی - به این نیت از مردمشناس خبره پرسش می‌کنیم که می‌خواهیم چیزی بیاموزیم، طبعاً سؤالاتی که شخصی چون من از یک نفر دانشمند می‌کند، همان پرسشهایی نیست که دانشمند از خود می‌کند؛ و امثال من دوست داریم بدانیم که او چه پرسشهایی از خود می‌کند. چون دوستدار نتایج هستیم می‌خواهیم بدانیم که او به چه نتایجی رسیده است؛ چون از او توقع برقراری ارتباط داریم، می‌خواهیم بدانیم چه پیامی برای ما دارد؛ و چون او را هم شاعر می‌دانیم و هم دانشمند، می‌خواهیم بدانیم که با دیگر دانشمندان چه سخنی دارد؛ زیرا چشم داریم که از طریق او عنصر انسانی محفوظ بماند. بنابراین می‌خواهیم آخرین سؤال را از شما بکنیم. ما مردمان عادی، با عباراتی بسیار خام از فرهنگ و طبیعت سخن می‌گوئیم؛ و شمادانشمندان، با استفاده از اصطلاحاتی دقیق دربارهٔ طبیعت و فرهنگ گفتگو می‌کنند. چه تمایزی باید میان فرهنگ و طبیعت قائل شد؟

کلود لوی استروس: تمایز میان این دو، از نظر مردمشناس، تمایزی اساسی است، و این تمایز مردم‌شناسان فرانسوی را با دشواریهایی روبه‌رو می‌کند. زیرا اصطلاح «کولتور»^۱، از انگلیسی اقتباس شده است و معنای سنتی این واژه در فرانسه با معنایی که بنیانگذاران علوم مردم‌شناختی به آن داده‌اند یکسان نیست. طبیعت عبارت است از آن چیزهایی در وجود ما که نتیجهٔ توارث زیستی است؛ اما فرهنگ مجموع چیزهایی است که از سنت خارجی به ما می‌رسند. طبق تعریف کلاسیک تایلر^۲ - که از حافظه نقل می‌کنم و بی‌گمان دقیق نیست - فرهنگ یا تمدن، مجموع آداب، اعتقادات، نهادهایی چون هنر، قانون و مذهب و فنون زندگی عادی، یا به عبارت کوتاه‌تر مجموع همهٔ عاداتها و مهارتهایی است که آدمی، به عنوان فردی از یک جمع، می‌آموزد. بنابراین

- 1 - George Charbonnier.
- 2 - Culture.
- 3 - Tylor.

بشر یکسانند که اساسی‌اند و منشاء طبیعی دارند. چیزی که برای مردمشناس جالب است، و به قلمرو فرهنگ تعلق دارد، صور گوناگونی است که در جوامع مختلف بر این ماده خام، که طبق تعریف همیشه و همه جا یکسان است، عارض می‌شود.

ژ. ش. نشانه‌ای که وجه مشخص فرهنگ شمرده می‌شود چیست؟ بنیادی‌ترین نشانه.

ک. ل. تا دیر زمانی این نشانه را وجود اشیاء دست‌ساخته می‌دانستند؛ و هنوز هم بسیاری از مردمشناسان بر این عقیده‌اند. انسان را به‌عنوان آدمی ابرارگر^۱ تعریف کرده‌اند، و این ویژگی را نشانه اصلی فرهنگ دانسته‌اند. اقرار می‌کنم که با این نظر موافق نیستم، و یکی از هدفهای من همیشه این بوده است که ثابت کنم وجه افتراق فرهنگ و طبیعت ابزارسازی نیست، بلکه سخن گفتن به کمک الفاظ است. جهش عظیم با زبان آغاز می‌شود. به فرض اینکه درسیاره‌ای دور دست موجوداتی بیاییم که قادر به ابزارسازی باشند، از این امر نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که این موجودات در ردیف انسان هستند. در واقع، روی زمین خودمان چنین موجوداتی داریم: پاره‌ای از حیوانات می‌توانند، تا حدودی، ابزار یا اشیایی شبیه ابزار بسازند. با وجود این هیچ‌کس گمان نمی‌کند که این موجودات از عهده گذر از طبیعت به فرهنگ برآمده‌اند. در عوض، فرض کنید به جاندارانی برخورد کنیم که زبان داشته باشند - حالا هر قدر هم

واقعیات در دو متوله مهم قرار می‌گیرند: یکی ما را، از طریق خصوصیات که از بدو تولد داریم و از پدر و مادر و نیاکان به ما به ارث رسیده است، به سلسله جانوران متصل می‌کند - ماهیت این خصوصیات زیستی و گاه روانی است و دیگری شامل جهان دست‌ساخته‌ای است که ما، به‌عنوان افراد یک جمع، در آن به‌سر می‌بریم. مردمشناسی می‌کوشد تا در قلمرو فرهنگ، همان وظیفه توصیف، مشاهده، طبقه‌بندی و تفسیر را که جانورشناس یا گیاهشناس در قلمرو طبیعت بر عهده دارد، انجام دهد. اتفاقاً، به این معنی است که می‌توان مردمشناسی را یکی از علوم طبیعی شمرد؛ یامی‌توان گفت که مردمشناسی می‌کوشد تا خود را علمی بسازد هم‌تراز علوم دیگر.

ژ. ش. به یک معنی می‌توان منشاء فرهنگ را در طبیعت دانست؟

ک. ل. بهتر است بگوییم در فرهنگ عوامل بسیاری هست که به قلمرو طبیعت تعلق دارند. جای گفتگو نیست که نیازهای اساسی مردمان در همه جوامع یکسان است؛ باید غذا فراهم کنند، خود را از سرما حفظ کنند، تولید مثل کنند، و غیره.

ژ. ش. اما فرهنگ چگونه به وجود می‌آید و رشد می‌کند؟

ک. ل. این نیازها فقط تا آنجا در تمامی نوع

با زبان ما اختلاف داشته باشد مهم نیست - و این زبان را ما بتوانیم به زبان خودمان ترجمه کنیم، و بنابراین بتوانیم با این موجودات ارتباط برقرار کنیم . . .

ژ. ش. زبانی مرکب از کلمات یا نشانه‌ها؟ هر نوع زبانی؟

ک. ل. هر نوع زبانی که به‌تصور بگنجد، زیرا ویژگی اصلی زبان این است که باید ترجمه‌پذیر باشد؛ و در غیر این صورت زبان محسوب نمی‌شود. زیرا زبان دستگاهی از نشانه‌ها است که طبق یک فرایند تبدیل بتواند به دستگاه دیگری از نشانه‌ها تبدیل شود. مورچگان کاخهای زیرزمینی بسیار پیچیده می‌سازند و نوعی قارچ را پرورش می‌دهند که در مرحله‌ای از رشد خود به‌عنوان غذا مورد استفاده آنان قرار می‌گیرد. این مرحله در طبیعت به‌خودی‌خود رخ نمی‌دهد. با این همه، مورچگان جز به‌سلسله‌جانورانند. اما اگر می‌توانستیم با مورچگان پیام مبادله کنیم و با آنها بحث کنیم، وضع عوض می‌شد، این امر پدیده‌ای فرهنگی می‌بود، نه طبیعی.

ژ. ش. پس همه مسائل مربوط می‌شوند به زبان؟

ک. ل. فکر می‌کنم که همه مسائل، همچنانکه در مورد هنر دیدیم، مسائل زبانی هستند. به نظر من، زبان عالی‌ترین پدیده فرهنگی است. به‌چند دلیل،

اول اینکه زبان بخشی از فرهنگ است؛ یکی از مهارت‌ها یا عادت‌هایی است که ما از سنت خارجی کسب می‌کنیم. دوم اینکه، زبان ابزار اصلی و وسیله ممتازی است که توسط آن فرهنگ گروه را جذب می‌کنیم... کودک به این دلیل فرهنگ خاصی به‌دست می‌آورد که مردم با او حرف می‌زنند، و به وسیله الفاظ تشویق یا تنبیهش می‌کنند. دلیل آخر که مهم‌تر از همه است اینکه در میان آن دسته از مظاهر فرهنگ که، بنحوی از انحاء، دستگاهی تشکیل می‌دهند، زبان کاهلتر از همه است؛ و اگر بخواهیم هنر، دین و یا قانون، و حتی شاید طباشی و آداب معاشرت را درک کنیم، باید آنها را به‌مثابه رهنمایی تصور کنیم که از علامات ملفوظ ساخته شده‌اند و از الگوی ارتباط زبانی پیروی می‌کنند.

ژ. ش. بنابراین آیا می‌توانیم فرض کنیم که شعر، که رابطه‌اش با زبان از هنرهای دیگر خاص‌تر است، پیش از هنرهای دیگر پدیدار شده؟ یا نه، و در واقع بعدها بوجود آمده؟

ک. ل. من هیچ لزومی برای ایجاد چنین رابطه‌ای نمی‌بینم. استفاده از زبان به‌منظورهای شاعرانه را حتی می‌توان پیچیده‌تر و دشوارتر از صورتهای هنری دیگر دانست؛ زیرا هنرهای دیگر مواد خام را به شیوه‌ای که نظیر زبان است باهم ترکیب می‌کنند، و حال آنکه در شعر با مصالحی که از خود

زبان فراهم آمده ، عملیات ثانوی انجام می گیرد.

ژ. ش. بنا بر این زبان تعریف فرهنگ و ویژگی اساسی آن است. و همه مسائل، مسائل زبانی هستند. اما آیا نمی توان همه مسائل را اساساً مسائلی طبیعی دانست؟

ك. ل. بستگی دارد به نوع مسئله ای که در نظر دارید.

ژ. ش. مگر نه این است که هر مسئله ای سرانجام منجر می شود به تحقیق در وجهی از وجوه طبیعت؟

ك. ل. باز هم مسئله برمی گردد به تعریفها. اگر منظور شما از طبیعت همه جلوه های جهانی باشد که در آن زندگی می کنیم، خوب، در این صورت فرهنگ هم بی گمان بخشی از طبیعت است. اما وقتی فرهنگ و طبیعت را در برابر هم قرار می دهیم ، کلمه طبیعت را به معنی محدودتری در نظر می گیریم و مراد ما آن ویژگی های انسانی است که از طریق توارث زیستی منتقل می شود. از این دیدگاه، فرهنگ و طبیعت ضد هم اند؛ زیرا فرهنگ از سنت خارجی، یعنی از تربیت، ناشی می شود نه از توارث زیستی. با وجود این ، شما می توانید بگوئید که خود فرهنگ، اینکه مردمان وجود دارند، از زبان استفاده می کنند و در اجتماعاتی که از لحاظ آداب و نهادها با هم

فرق دارند سازمان می یابند، همه، از دیدگاه معینی، چیزی از طبیعت است. در این صورت شما از کسانی خواهید بود که طبیعت را يك كل يکپارچه و همگن فرض می کنند؛ و چنین فرضی ، يك فرض مابعد طبیعی است. از دیدگاه عملی، نیازی به این کاریست زیرا، دست کم در حال حاضر، علم تصویری «چند لایه» از طبیعت به ما عرضه می کند. در این تصویر میان لایه ها گستگی هایی دیده می شود. در نتیجه گستگی که ، در معنای مردم شناختی، میان فرهنگ و طبیعت دیده می شود تنها یکی از انواع گستگی خواهد بود، که با کمک آن می توانیم حدود میدان تحقیق خود را معین کنیم.

ژ. ش. آیا علت این گستگی در طبیعت است یا در زبان؟

ك. ل. از دیدگاه روش شناسی، زبان يك پدیده طبیعی نیست.

ژ. ش. اما تحقیق در طبیعت تنها به باری زبان ممکن است.

ك. ل. بی شك، و علم هم که طبیعت را مطالعه می کند يك پدیده فرهنگی است.

ژ. ش. پس وقتی من متوجه گستگی می شوم، از کجا اطمینان پیدا کنم که این گستگی از طبیعت

است و نه از ابزاری که برای مطالعه آن به کار می‌برم؟

ك. ل. شما مسایل بزرگی مطرح می‌کنید؛ مسائل فلسفی، که برای فیلسوفان هم پراهمیت است و هم جالب. اما اگر يك نفر مردم‌شناس به خود اجازه غرق شدن در این مسائل بدهد فیلسوف می‌شود و از کار مردم‌شناسی باز می‌ماند. نقش مردم‌شناس بسیار فروتنانه‌تر است، و عبارت است از انتخاب بخشی خاص، که همان متوله پدیده‌های فرهنگی باشد. در این حوزه معین، مردم‌شناس به کاری می‌پردازد که شبیه کار گیاه‌شناس یا جانورشناس یا حشره‌شناس است؛ و این کار عبارت است از توصیف و طبقه‌بندی. البته منظور من این نیست که ما مردم‌شناسان در اوقات فراغت به چنین مسائلی مهمی نمی‌اندیشیم (زیرا حتی اگر بخواهیم نمی‌توانیم از اندیشیدن به آنها خودداری کنیم)، اما این مسائل در حوزه کار مردم‌شناس قرار ندارند. اگر حرفی که يك لحظه پیش زدم درست باشد، یعنی اگر زبان محک فرهنگ باشد، مسئله‌ای که شما با آن مواجه هستید ما را به بحث در مشکل منشاء زبان می‌کشاند و می‌دانید که این مبحثی است بسیار بحث‌انگیز، و فیلسوفان دیر زمانی است بایک واقعیت تناقض آمیز دست‌به‌گریبان بوده‌اند: از يك سو می‌دانند که زبان همواره وجود نداشته است، و از سوی دیگر هیچ‌کس نمی‌داند که چگونه یا به عرصه هستی نهاده است. زیرا برای وجود یافتن زبان، کافی نیست که کسی گفتار را اختراع کند؛ بلکه شخص مخاطب نیز باید آنچه را به او گفته می‌شود دریابد. اگر بتوانیم مسئله منشاء زبان را حل کنیم، پس از حل آن می‌توانیم دریابیم که چگونه فرهنگ از دل طبیعت سر بر آورده و گذر

از يك متوله به آن دیگری چگونه رخ داده است. اما این يك مسئله مردم‌شناختی نیست، بلکه مربوط می‌شود به تفاوت‌های اساسی میان تفکر آدمی و جانوران، ساختمان مغز آدمی، و پدیدار شدن يك کارکرد انسانی خاص در مغز - یعنی استفاده از نمادها... این مسئله، از آنجا که ناگزیر نیاز به روشن شدن ساختمان و طرز کار مغز دارد، مربوط می‌شود به روانشناسی و حتی کالبدشناسی و فیزیولوژی. به گمان من، پیشرفت سیمبرنتیک و ماشین‌های محاسبه الکترونیکی حل این مسئله را تا اندازه زیادی تسریع خواهد کرد؛ زیرا در این زمینه‌ها می‌توان میزان پیچیدگی پاره‌ای از فعالیتها را - که تا حدودی به فعالیت دماغی شباهت دارند - مطالعه کرد. اما این مسئله دیگر به مردم‌شناسی مربوط نخواهد بود. مردم‌شناس فقط می‌تواند به همکاران خود در رشته‌های دیگر علوم بگوید که مسئله واقعی مسئله زبان است؛ و اگر شما مسئله ماهیت و منشاء زبان را حل کنید، مابقی را ما توضیح خواهیم داد: توضیح خواهیم داد که فرهنگ چیست و چگونه پدید آمده است، هنر چیست و مهارتهای فنی، حقوق، فلسفه و دین چه هستند. اما پرده برافکندن اوراق زبان در قلمرو کار ما مردم‌شناسان نیست. ما فقط می‌دانیم که همه مردم جهان و نوع آدمی در کهن‌ترین و حقیرترین تجلیات خود، از موهبت سخن‌گویی به کمک الفاظ برخوردار بوده‌اند؛ می‌دانیم که پیدایش زبان با پیدایش فرهنگ مترادف بوده است؛ و به این دلیل، مردم‌شناسان از عهد حل این مسئله بر نخواهند آمد. در نظر ما زبان امری است از پیش بوده.

ترجمه حسین معصومی همدانی